اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت ۲۱۳)

رشد معنوی (۱۷)

نماز و سبک زندگی (۱۲)

فنگ شوئی (۲)

اصحاب الشمال

در ادامه بررسی فنگ شوئی، با یک مثال دیگر، ثابت میشود که فنگ شوئی براساس معنویتهای مرده بنا میشود و به همین خاطر تقدس پیدا میکند. کهنه پرستی از خصوصیات انسان مدرن است. معمولا مرده ها بعد از مرگ تقدس پیدا میکنند و عزیزتر میشوند. مرده پرستی از خصوصیات انسان

متمدن است که اکنون به شکل فنگ شوئی درآمده است. فنگ شوئی همان پرستش عقاید و باورهای غلط پیشینیان است.

تصور کنید که یک نقاش، بالای نردبان رفته است و دارد پنجره ها را رنگ میکند. اما او روی یک تابلو نوشته است " زیر نردبان راه نروید" **و این تابلو را سر همان کوچه نصب میکند. او این تابلو را سرکوچه نصب میکند تا که عابرین آن مسیر مواظب باشند و رنگی نشوند. اما نقاشی تمام میشود و نقاش آنجا را ترک میکند. او یادش میرود که تابلو را بردارد. تابلو تا مدتها در همانجا می ماند. بعد از چندین ماه که در همان جا ماند، عابرین آن مسیر، هر روز نوشته** " زیر نردبان راه نروید " **را می خوانند و به حافظه می سپارند و می روند، بدون آن که معنایش را و ربطش را بفهمند. به این طریق بعد از چند وقت، این نوشته به یک عقیده ملی و اساطیری تبدیل میشود و به یک عقیده راسخ در میان آن مردم تبدیل میشود و مردم بدون منطق و دلیل آن را قبول میکنند. بعد مردم می پرسند چرا؟ عده ای در جواب می گویند که راه رفتن زیر نردبان، بدشانسی میاورد و این را پیشینیان ما گفته اند!**

مدت زمان زیادی می گذرد و بعد از مدتی، یک قاتل فراری نادانسته از زیر نردبان راه میرود و یک هفته بعد می گیرنش و اعدامش میکنند. مردم

میگویند دیدی پیشینیان ما راست گفتند که از زیر نردبان راه نروید، بدشانسی می آورد!

قَالُوا بَل وَجَدْنَا آباءَنَا كَذَلِك يَفْعَلُون (شعراء: ۷۴)

گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِين (انبیاء: ۵۳)

گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند.

مردم دلیل واقعی حوادث را نمی دانند و بیخودی فلسفه بافی میکنند. چند دهه بعد، در سفر سیاستمداری به کشور دیگر، اگر کشور میزبان، نردبانی و یا هر چیزی شبیه به نردبان سر راه سیاستمدار مهمان قرار داده باشد، به معنای توطئه نابودی برای اوست و ممکن است حتی جنگ بین آنان شروع شود.

خیلی از این خرافات در راستای شکل گیری یک معنویت فیک در طول زمان، بوجود آمده اند. به این طریق معنویت فیک،آنقدر قدرتمند است که

پیشرفته ترین کشورها هم در مقابل این معنویتهای فیک ریشه دار سر خم کرده اند و تسلیم آن شده اند.

فنگ شوئی یک معنویت مرده است که استفاده از آن مثل خوردن گوشت خوک و گوشت مردار است. حالا می بینیم که چیزی که خدا آن را حرام کند، استفاده از آن چقدر خطرناک است. زیرا قدرتی دارد که با هیچ منطقی درست نمیشود. ژاپنی ها که در درست کردن ماشین حساب سرآمد کشورهای جهان بودند و هستند، در زندگی واقعی خویش در شماره گذاری خانه ها و طبقات آسانسورها، عدد چهار بکار نمی گیرند. این است که پیشرفته بودن یک کشور، لزوما به معنای پیشرفته بودن معنویتهای مردمانش نیست.

انسانها ابتدا هشدارهایی منطقی صادر میکنند، اما در طول زمان علت اصلی فراموش میشود و به یک تکرار بدون فهم تبدیل میشود و در نسلهای بعدی، به یک قول بی معنا و تصادفی ایمان می آورند. به این طریق ایمان آنان هدر می رود. در طول زمان متن باقی می ماند ولی معنا گم میشود و متن بدون معنای واقعی، نسبت دادن متن به یک حادثه اشتباهی است و ایمان و یقین را از افراد می گیرد. انسانها بیش از هر چیزی به معنا نیاز دارند، تا به تکرار بی معنا، از سر ترس و هیجان.

وقتی علت فراموش شود و فقط ظاهر باقی بماند، عقل خاموش می‌شود و اسطوره متولد می‌شود. اسطوره در قرآن به مطالبی گفته میشود که معنای واقعی خود را از دست داده اند و منحرف شده اند. خدا نمی خواهد قرآن به اقوال اساطیری تبدیل شود، زیرا خدای حکیم میخواهند همچنان معنا و مفهوم را در مورد هر آنچه که در قرآن گفته میشود، حفظ کنند. مردم طبق معمول میخواهند که آیات قرآنی را به جملات اساطیری و بدون معنا تبدیل کنند.

إِذَا تُتْلَي عَلَيْه آيَاتُنَا قَال أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِين (قلم: ١٥)

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: «اینها افسانه‌های پیشینیان است!»

همین حالا هم خیلی افراد به داستانهایی مثل یونس و نوح در قرآن میگویند اسطوره های تمثیلی و این داستانها را واقعی نمی دانند و فقط یک موضوع تمثیلی به حساب می آورند. قرآن کتابی است واقعی و برای همه زمانها و البته که مطالب آن دارای بطنهای مختلف است که در زمانهای مختلف تحقق و صدقیت پیدا میکنند.

بسیاری از آیین‌های باستانی، در ابتدا کارکرد عملی داشته‌اند، اما با گذر زمان به شکل نمادین و مقدس درآمدند. مثلا در زمان قدیم، مردم مرده های خویش را در کنار خویش و در اتاقی جداگانه نگه میداشتند و به مرده های خویش احترام می گذاشتند و حتی برایشان غذا می بردند. زرتشتیان برای جلوگیری از این رسم زشت و خرافی، قراردادن اجساد مرده را در دخمه ها مطرح کردند تا که اجساد مردگان از مردم دور بماند و معدوم شود و در نتیجه مردم از این عمل بازداشته شوند. اما به مرور زمان، معنا و مفهوم این کار از بین رفت و مردم مفهوم و معنای واقعی را از یاد بردند. زمانی که این موضوع مصداقیت ندارد، دیگر نیازی به دخمه گذاری اجساد نیست و همان خاک کردن بهتر است. این است که آئینهای کهن، در طول زمان معنای واقعی خود را از دست میدهند و به یک عقیده مرده تبدیل میشوند. استفاده از یک عقیده مرده، مثل خوردن گوشت مردار است. گاهی یک کار در مقطعی از تاریخ ممکن است منطقی بوده باشد ولی در طول زمان معنایش را از دست میدهد و به یک عقیده خرافی و دست و پاگیر تبدیل می شود.

معمولا معنویتهای فیک با لغات مبهم پیچانده میشوند. مثلا اگر به یکی که فنگ شوئی میکند، بگوئید که آئینه در فلاج مکان خانه چه مشکلی ایجاد میکند، او از آنجا که هیچ دلیل منطقی و محکمی برای گفته خود ندارد؛ فورا

مباحث انرژی، فرکانس، کائنات و نیروهای ماورائی را پیش میکشد که عملا و حتی از نظر علمی همگی این لغات خودشان مبهم هستند و نمی توان با چند لغت مبهم، یک چیز مبهم دیگر را ثابت کرد.

خدای رحمان می فرمایند که مردار بر شما حرام است (حُرِّمَت عَلَيْكُم الْمَيْتَة**). خدای حکیم از لغت میته (مردار) استفاده می کند. در این عبارت، از گوشت و یا هیچ چیز دیگری صحبت نشده است و بله بطور کلی گفته مردار. این به آن معناست که منظورش حالت کلی است و فقط گوشت نیست. بلکه هر گونه معنویت مرده ای هم حرام است. فنگ شوئی یک نوع معنویت مرده است. فنگ شوئی یعنی تسلیم روابط و معادلات بی منطق، خرافی و مرده شدن و این مخالف تسلیم شدن به خدای رحمان است. فنگ شوئی مقطعی بریده از یک اتفاق کهن و قدیمی است که فقط در آن مکان و زمان معنا داشته است ولی اکنون معنا ندارد و مرده است. استفاده از این معنویت مرده، وقت تلف کردن و حتی خطرناک هم هست.**

مردم به چیزها و معنویتهایی که اثبات نشده است، خیلی پایبندند. اما معنویتی که ثابت شده است ، را اجرا نمی کنند. واقعا این خیلی عجیب است. پایبندی به خرافه تا این حد ولی به معنویتهای ساده و اثبات شده عمل نمیشود. دلیل این رفتار عجیب، ترس و وعده و وعید است. شیطان پیروانش

را به وسیله ترس، وعده و وعید به آن سمت و سویی که خودش میخواهد میکشاند.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۵﴾

در واقع این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید.

فنگ شوئی یک معنویت مرده است. مدیتیشن هم یک جاده غیر مستقیم و برعکس نظام رحمانی و یک روش و مسیر مرده است. جهنم هم یک مکان و مسیر مرده در زمان مرده است.

إن الَّذِين تَوَفَّاهُم الْمَلائِكَة ظَالِمِي أَنْفُسِهِم قَالُوا فِيم كُنْتُم قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِين فِي الْأَرْض قَالُوا أَلَم تَكُن أَرْض الله وَاسِعَة فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِك مَأْوَاهُم جَهَنَّم وَ سَاءَت مَصِيراً (نساء: ۹۷)

کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با اینکه مسلمان بودید، در صفِ کفّار جای داشتید؟!)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف

بودیم.» آنها [فرشتگان] گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند.

مردم قرآن را ختم میکنند، بدون آنکه به معنا و مفهوم آن توجه کنند. مردم پول میدهند که بالای قبر والدینشان قرآن خوانده شود، بخاطر شادی روح آنان. این اعمال همه چیزش مبهم است. روح چیست؟ شادی روح چیست؟ آنها به این طریق استفاده اصلی قرآن که برای زنده هاست را منکر میشوند. مردم بعد از مرگ نزدیکان خود، برای مرده سوره یاسین میخوانند، در حالی که می بایست قبل از مرگ، میخواندند تا فرد در حال مرگ به فکر فرو رود و مقداری به خود آید و تغییر کند. خرید نماز برای مرده، معنویت غلطی است که یک نوع فنگ شوئی بحساب میاید.

مردم بعد از مرگ، اجساد مرده را طهارت و غسل میکنند. در حالی که باید قبل از مرگ، افراد طهارت داده شوند. صابئیان و هندوها، افراد در حال مرگ را قبل از مرگ و در حال زنده بودن، غسل میکنند و بعد لباس سفید و تمیز تنشان میکنند. این است طهارت واقعی که مردم آن را به یک مراسم مرده و بی فایده تبدیل کرده اند. این کارها بعد از مرگ، مثل نوش دارو بعد از

مرگ است که بی فایده است و یک کار بیهوده و مرده است. قرآن خواندن بعد از مرگ، برای مرده بی فایده است.

مورد دیگری که فنگ شوئی به آن اهمیت میدهد، جهت هاست. اما آیا قرآن در مورد جهت و مکان چیزی گفته است؟

در قرآن از جهات و نمادها هم صحبت فرموده است. اتفاقا گفته است که هیچ نمادی را در کنار خدا و جایگاه خدا قرار ندهید و همچنین از اصحاب الشمال صحبت فرموده است.

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾ فِی سَمُومٍ وَحَمِیمٍ ﴿٤٢﴾ وَظِلٍّ مِنْ
یَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لا بَارِدٍ وَلا کَرِیمٍ ﴿٤٤﴾ إِنَّهُمْ کَانُوا قَبْلَ ذَلِکَ مُتْرَفِینَ ﴿٤٥﴾ وَکَانُوا
یُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِیمِ ﴿٤٦﴾ وَکَانُوا یَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾ أَوَآبَاؤُنَا الأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾ قُلْ إِنَّ الأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ ﴿٤٩﴾
لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴿٥٠﴾ ثُمَّ إِنَّکُمْ أَیُّهَا الضَّالُّونَ الْمُکَذِّبُونَ
﴿٥١﴾ لآکِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ ﴿٥٢﴾ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾
فَشَارِبُونَ عَلَیْهِ مِنَ الْحَمِیمِ ﴿٥٤﴾ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِیمِ ﴿٥٥﴾ هَذَا نُزُلُهُمْ یَوْمَ
الدِّینِ ﴿٥٦﴾

و یاران چپ کدامند یاران چپ : ۴۱

در [میان] باد گرم و آب داغ : ۴۲

و سایه‌ای از دود تار : ۴۳

نه خنك و نه خوش : ۴۴

اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند : ۴۵

و بر گناه بزرگ پافشاری می‌کردند : ۴۶

و می‌گفتند آیا چون مردیم و خاك واستخوان شدیم واقعا [باز] زنده می‌گردیم : ۴۷

یا پدران گذشته ما [نیز] : ۴۸

بگو در حقیقت اولین و آخرین : ۴۹

قطعا همه در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند : ۵۰

آنگاه شما ای گمراهان دروغپرداز : ۵۱

قطعا از درختی که از زقوم است‌خواهید خورد : ۵۲

و از آن شکمهایتان را خواهید آکند : ۵۳

و روی آن از آب جوش می‌نوشید : ۵۴

[مانند] نوشیدن اشتران تشنه : ۵۵

این است پذیرایی آنان در روز جزا : ۵۶

اصحاب الشمال چه کسانی هستند و چرا جهت شمال را برای آنها بکار برده است؟

در قرآن، شمال به معنای جهت ناراست و یا چپکی استفاده شده است. برخلاف باور عموم، شمال در قرآن به معنای قطب شمال نیست و بلکه شمال به معنای متضاد یمین (راست، راستی) آمده است. به این طریق جهت شمال؛ یعنی جهتی که برخلاف نظام و نظم رحمانی است. حالا این جهت میتواند هر سمت و سویی باشد ولی منظورش قطب شمال نیست.

اما دلیل نامگذاری قطب زمین و مناطق قطب به عنوان شمال این است که در بسیاری از فرهنگ‌های قدیمی، شمال به دلیل کم‌نوری، سرما و تاریکی طولانی روزهای زمستان، به عنوان جهتی تاریک، سرد، و بی‌امید تلقی می‌شده است. به‌ویژه در فصل‌های پاییز و زمستان بادی با نام "باد شمال"، از مناطق سردتر شمالی می‌آید و دما را کاهش می‌دهد. در باورهای قدیمی، باد شمال به عنوان نشانه تغییرات یا حوادث سخت تعبیر می‌شده است. در تمدنهای باستان، بادهای شمالی را نماد طوفان و سرما می دانستند. این ویژگی طبیعی، به طور طبیعی در ذهن انسان نمادی از بلایا، سختی ها،

تاریکی، مرگ، سرمای طاقت فرسا و دوری از زندگی در مورد جهت شمال ایجاد کرده است. یکی دیگر از دلایل، این بود که تشخیص جهات در شمال سخت بوده است. تشخیص جهات در شمال و دشت و بیابانها خیلی سخت است. گم شدن در قطب شمال و یا بیابان خیلی پیش آمده است. مخصوصا در طوفانهای شن و روزهای برفی، تشخیص جهات تقریبا غیر ممکن است. مثل اینکه قومهای یاجوج و ماجوج هم از شمال هجوم آورده اند. در اینجا شمال به معنای قطب شمال نیست و بلکه به عنوان منطقه ای معرفی شده است که بدی ها و بدشگونی ها از آنجا میاید.

گم شدن در بیابان و یا قطب شمال به دو علت رخ میدهد:

۱- از دست دادن موقعیت مکانی حال

۲- از دست دادن موقعیت زمانی حال

فنگ شوئی هم دقیقا زمان حال و مکان حال را از شما می گیرد. اما نماز ما را در زمان حال و مکان حال نگه میدارد و موقعیت خود را می دانیم و سر در گم نمی شویم. به همین خاطر کسانی که وارد سَقَر می شوند، از آنها پرسیده میشود که چرا اینجا را انتخاب کردید و چرا به اینجا آمدید؛ در جواب میگویند که نماز بجا نمی آوردیم و در نتیجه زمان و مکان را گم کردیم (مَا سَلَكَكُمْ فِي **سَقَرَ** ﴿۴۲﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿۴۳﴾). **سَقَر**

لایه زمانی مکانی جهنم است. مثل یک بیابان بدون نشانه و مبهم. جهنم جای تاریک و تنگی است. نه اینکه آتش در آن نباشد. اما آتشی که راهنما باشد، در آن نیست. همه چیز جهنم مبهم و غلط و بی معناست. هیچ معنویتی در جهنم نیست. زیرا افرادش معنوی نیستند. معنویت محیط جهنم را خود جهنمیان تعیین میکنند. وقتی مردم هیزم جهنم هستند، یعنی همین. جهنم از نظر معنوی یک محیط خودگردان است که قوانین و هیزمش را خودشان تعیین میکنند.

اما واقعیت این است که دو جهت (یمین و شمال)، نمادی از انتخابهای اخلاقی انسان هم هستند. اصحاب شمال که در قرآن ذکر شده است، یعنی کسانی که راههای چپکی و ناراست را انتخاب میکنند و از دنده چپ وارد میشوند و سر ناسازگاری و طغیان را انتخاب میکنند. اما اصحاب یمین کسانی هستند که خودشان را با نظام رحمانی منطبق میکنند و تسلیم قوانین آن میشوند. وقتی خدای رحمان گروهی را قوم خطاب میکند (مثل قوم لوط)، یعنی آن مردمان متعلق به یک جمعیت جغرافیایی مشخص و قوم مشخصی بوده اند. اما وقتی از اصحاب صحبت می فرماید، به معنای یک جمعیت از اقوام گوناگون ولی با ایدئولوژی یکسان، است.

قوم لوط = جمعیت جغرافیایی مشخصی در یک منطقه

قوم نوح = جمعیت جغرافیایی مشخصی در یک منطقه

اصحاب کهف = تعدادی از اقوام مختلف گرد هم جمع شده براساس یک ایدئولوژی مشخص

اصحاب الشمال = تعدادی از افراد مختلف گرد هم جمع شده براساس یک ایدئولوژی ضد نظام رحمانی

اصحاب الیمین = تعدادی از افراد مختلف گرد هم جمع شده براساس یک ایدئولوژی موافق نظام رحمانی

خدای رحمان در یک آیه، دوبار نام اصجاب الشمال را ذکر میکند (وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ**) و این به معنای آن است که در شناسایی اصحاب الشمال باید دقت شود و مثل یک قومیت نیست که براحتی تشخیص داده شود، بلکه اصحاب الشمال یک گروه ایدئولوژیک هستند. مثلا اصحاب الایکه یعنی گروهی که در زمان شعیب بودند و از قومیت خاصی نبودند و بلکه یک گروه ایدئولوژیک بوده اند.**

وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (ق: ۱۴)

و «اصحاب الایکه» و قوم تبّع ، هر یك از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنان تحقّق یافت!

همچنین در تورات، شمال به عنوان سرزمین تاریکی و موجودات اهریمنی معرفی شده است. در اشعیاء ذکر شده است که شیطان میخواست تخت پادشاهی خود را در شمال قرار دهد.

اشعیاء:۱۴

ای ستاره درخشان صبح چگونه از آسمان افتادی! تو که بر اقوام مقتدر جهان پیروز بودی، چگونه سقوط کردی! در دلت می گفتی: من به آسمان بالا می روم و تخت شاهی خود را بالای ستارگان خدا برقرار می سازم و بر فراز کوهی در شمال که جای اجتماع خدایان است می نشینم. بالای ابرها می روم و مثل خدای قادر مطلق میشوم. اما برعکس، تو در قعر زمین که دنیای مردگان است سرنگون شدی.

قطعا شیطان کاری به قطب شمال ندارد و بلکه شمال در اینجا به عنوان جهتی است که در آن همه چیز برعکس نظام رحمانی است. شیطان هم دقیقا چنین محیط واژگونه ای میخواهد تا بتواند در آن حکمرانی کند.

موسی وقتی معجزه را اجرا کرد، از یمین استفاده کرد ولی جادوگران از یمین استفاده نکردند.

وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَي (طه: ۱۷)

و آن چیست در دست راست تو، ای موسی؟!

زیرا موسی طبق نظام رحمانی عمل میکرد ولی جادوگران بر عکس آن عمل میکردند. به این طریق شمال نمادی از یک جهت ناراست و چپکی است و یمین نمادی از یک جهت راست و صحیح. اصحاب الشمال و اصحاب الیمین را میتوان گروههای ایدئولوژیک هم نامید. با ایدئولوژی صحیح و یمین میتوان سخت ترین شرایط را هم طی کرد. آتش سرد و امن میشود، همانطور که در مورد ابراهیم رخ داد. در ایدئولوژی یمین، زندان بهتر از خانه ناپاک است، همانطور که یوسف خواست.

اسکیموها در شمال زندگی میکنند ولی زمان بندی های رحمانی را بدرستی می شناسند و محیط سختی مثل قطب را برای خود راحت کرده اند. اینها اصحاب الشمال نیستند و بلکه اصحاب الیمین هستند.

خصوصیات اصحاب شمال در آیات بالایی را بیان می کنیم که نکات جالبی که در آن نهفته است:

آیه	معنا	معنویت
وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ	و یاران چپ کدامند یاران چپ	**دوبار اصحاب شمال در این آیه آمده است. این ثابت میکند که شناسایی اصحاب شمال، دقت بیشتری میخواهد و از ظاهر مشخص نیست.**
فِی سَمُومٍ وَحَمِیمٍ	در [میان] باد گرم و آب داغ	**سموم : گرما و نار شیطانی** **حمیم: گرما و نار ساخت خود انسان**
وَظِلٍّ مِنْ یَحْمُومٍ	و سایه‌ای از دود تار	**سایه ای که سایه نیست، بلکه ظاهرش سایه است.**
لا بَارِدٍ وَلا کَرِیمٍ	نه خنك و نه خوش	**خنک نمی کند و کرامت انسان را حفظ نمی کند**
إِنَّهُمْ کَانُوا قَبْلَ ذَلِکَ مُتْرَفِینَ	اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند	**اینها قبلا در ظاهر خوش و نازپرورده بودند و رفاه داشتند. رفاه زدگی جالب نیست و هدف از زندگی، رشد معنوی است و نه غرق شدن در رفاه. مترفین کسانی هستند که معنویتها را رعایت نمی کنند و آن را مادی میکنند و سعی در حل مشکلات از طریق فنگ شوئی دارند.**
وَکَانُوا یُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِیمِ	و بر گناه بزرگ پافشاری می کردند	**آنها بر چیزهایی که نباید پافشاری کنند، پافشاری میکردند. آنها به جزئیاتی که نباید دقت کنند، دقت میکردند.**

به این طریق اصحاب شمال کسانی هستند که در دنیای فانی دل به خرافات و فنگ شوئی بسته اند. آنها حوادث را چپکی می فهمند و معنای واقعی آن را درک نمی کنند و دنبال عقاید خرافی و مرده هستند. آنها بجای تنظیم خود با نظام رحمانی، سعی در دور زدن آن میکنند و خود را وارد جزئیات بی پایان میکنند.

فلسفه های فنگ شوئی، معنویتهایی مرده هستند که جوابگوی معماها نیست و بلکه خودش معماست. خیلی از کسانی که فنگ شوئی می کنند، خودشان نمی دانند که اصلا چرا چنین میکنند.

»قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» (الشعراء، ۷۲ تا ۷٤)

گفت آیا شما را می‌شنوند، هنگامی که [آنان را می‌خوانید و نزد آنان] دعا می‌کنید * یا به شما سود یا زیان می‌رسانند *گفتند نه بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می کردند!

»إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ» (فاطر، ١٤)

اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند و اگر [فرضا] بشنوند اجابتتان نمی‌کنند و روز قیامت شرك شما را انکار می‌کنند و [هیچ‌کس] چون [خدای] آگاه تو را خبردار نمی‌کند.

فرق نماز و فنگ شوئی:

فنگ شوئی = معنویتی براساس گذشته و پر از ابهام و مردگی

نماز = معنویتی برای زمان و مکان جاری

نماز، معنویتی است بر اساس زمان و مکان جاری. یعنی در زمان و مکان حال زندگی کردن. اما فنگ شوئی یعنی یک معنویت مرده براساس زمان دیگر و مکانی دیگر. فنگ شوئی یعنی معنویت جایی دیگر را استفاده کردن بدون فهم معنای واقعی. مثلا چشم و هم چشمی و تقلید از دیگران و مقایسه کردن خود با دیگران، نوعی فنگ شوئی است، زیرا این افراد وضعیت و

مکان و زمان حال خود را در نظر نمی گیرند و خود را با مکان و زمان افراد دیگر مقایسه میکنند و خوشبختی خود را در آن زمانها و مکانهای دیگر جستجو میکنند.

هیچ جای قرآن، خدا نمی فرماید که برده بگیرید، بلکه اصرار دارد که برده ها را آزاد کنید. اما گروههای منحرف مثل داعش، از این آیات برداشت برده داری میکنند. به این طریق یک معنویت مرده را استفاده می کنند و عملا خودشان هم مثل مرده ها رفتار میکنند. جنگ در قرآن فقط برای دفاع است و نه برای تغییر دین مردم. اما آنها جنگ را شروع میکنند تا که دین مردم را تغییر دهند. اینها همگی معنویتهایی مرده هستند.

وقتی نماز نخوانی، زمان برای شما می میرد. زمان مرده مثل خون مرده است که روح و روان و کالبد آدمی هم کسل، بیحال و بی تفاوت میشود. نماز ما را به زمان حال و مکان حال می آورد.

کسانی که از فنگ شوئی صحبت میکنند، آن را معمولا پاکسازی زندگی هم می نامند. اما زندگی پاک چیست؟ زندگی پاک در قرآن حیات طیبه نامیده شده است. همانطور که در آیه می بینید، کردار نیک و پندار نیک پیش نیاز داشتن زندگی پاک است.

مَن عَمِل صَالِحَاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَي وَ هُوَ مُؤْمِن فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَاة طَيِّبَة وَ لَنَجْزِيَنَّهُم أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُون (نحل: ٩٧)

هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد(کردار نیک)، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است (پندار نیک)، او را به حیاتی پاك زنده می‌داریم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد. (٩٧)

زندگی پاک یا حیات طیبه؛ یعنی پاکیزه باشی و عقاید بی ربط و مرده هم استفاده نکنید. عقاید بی ربط و بی مفهوم مثل گوشت مرده می ماند که پاک نیست و نمی توان آن را خورد و یا استفاده کرد. گوشت مرده آدمی را دچار کسلی، سستی، رخوت و بیماری میکند و عقیده مرده هم مثل گوشت مرده عمل میکند. معنویتهای زنده حالت بازدارندگی دارند و این بازدارندگی فقط زمانی رخ میدهد که معنویت زنده باشد و معنا و مفهوم داشته باشد.

ظاهرا هدف از فنگ شوئی، بیشتر پاکسازی خانه هاست. خدای رحمان خانه پاک (مَسَاكِن طَيِّبَة**) را هم در قرآن بیان فرموده است.**

وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه: ۷۲)

خداوند به مردان و زنان باایمان، باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشتهای جاودان (نصیب آنها ساخته) و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه اینها) برتر است و پیروزی بزرگ، همین است) !۷۲(

يَغْفِرْ لَكُم ذُنُوبَكُم وَ يُدْخِلْكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (صف: ۱۲)

(اگر چنین کنید) گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد و این پیروزی عظیم است! (۱۲)

همانطور که مشاهده میکنید، این خانه های پاک، خانه هایی بهشتی هستند که براساس قوانین بهشتی می چرخند. میتوان در همین دنیا هم خانه پاک تشکیل داد، با این شرط که باید دقیقا طبق قوانین بهشت باشد که همان نظام

رحمانی است. در قسمت قبل گفتیم که افق بهشت، افقی است که خدا می خواهد آن را به ما معرفی کند و زندگی ما را شبیه به آن قرار دهد، تا شایستگی رفتن به آن را داشته باشیم. این افق با نماز و معنویت واقعی بدست میاید و نه بوسیله مدیتیشن و فنگ شوئی.

همانطور که می بینید، نماز آنقدر مهم است که تنها راه مقابله با این معنویتهای فیک بشمار می آید و از دست دادن آن، به معنای گیر کردن در یک سَقَر و محیط سخت برای زندگی است. سَقَر لایه فیزیکی جهنم است که نماز بجا نیاوردن دلیل اصلی رفتن به آنجاست.

فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۴۰﴾ در میان باغها از یکدیگر می پرسند (۴۰)

عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۴۱﴾ درباره مجرمان (۴۱)

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ﴿۴۲﴾ چه چیز شما را به سمت سقر سلوک داد (۴۲)

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿۴۳﴾ گویند از نمازگزاران نبودیم (۴۳)